

به نام خداوند جان و خرد

علوی

مدارس هزاره سوم



• نفیسه کبیری زادگان

• آموزگار کلاس اول

• دبستان علوی شعبه مرکزی



روز شد و خورشید همه جا را روشن کرد.

خروس خوش آواز قوقولی قوقو کرد و همه را بیدار کرد.



أول و ُ غير اول برای گردش به دشت رفتند.



آقا خروسه، خانم مرغه و جوجه ها به زمین **نوک** می زدند و دانه می خوردند.



کمی که از خانواده ی آقا خروسه دور شدند، به یک درخت **موز** رسیدند. غیر اول با **خوش حالی** به سمت درخت رفت.





غیر اول از درخت بالا رفت تا **موز بخورد**.

او اصلاً به حرف های اُ اول که می گفت **موزها** نشسته هستند،

گوش نکرد و مشغول **خوردن** شد.





تمام موزه‌های خوش مزه را خورد
و حسابی چاق و بزرگ شد. از درخت پایین
آمد و به گردش ادامه دادند.



آن ها به گردششان ادامه دادند. کمی جلو تر یک
دوچرخه سوار به آن ها نزدیک شد.

دوچرخه سوار گفت که کمی **جلو** تر درنا و برنا به کمک
آن ها احتیاج دارند.



درنا و برنا می خواستند نوشتن کلمه ی **خورشید** را به قورباغه یاد بدهند. از ^ه خواستند بالای سر **خ** برود.



وقتی ^ه بالای سر **خ** نشست فریاد **خ** بلند شد. چون ^ه خیلی سنگین بود و پاهای او توی چشم **خ** رفته بود. گردن **خ** درد گرفت.

همگی کمی فکر کردند تا یک راه حل پیدا کنند.
بعد از کمی فکر درنا گفت: به نظر من بهتر است
(و ← ـ)

غیر اول که انقدر بزرگ شده است، کنار **خ**
بنشیند.

(و ← ـ) کنار **خ** نشست و بقیه کلمه ی

خورشید را نوشتند.



همگی کمی فکر کردند تا یک راه حل پیدا کنند.
بعد از کمی فکر درنا گفت: به نظر من بهتر است
(و ← ـ)

غیر اول که انقدر بزرگ شده است، کنار **خ**
بنشیند.

(و ← ـ) کنار **خ** نشست و بقیه کلمه ی

خورشید را نوشتند.

